



کفت و گو

# گستگی و گسیختگی در توسعه ایران

کفت و گو با کمال اطهاری



ابتدا اگر امکان دارد تعریفی از توسعه ارائه دهید.

□ کلمه "Development" که در فارسی به "توسعه" برگردانده شده، به معنای گشودن یک بسته یا شاید بتوان گفت گنجینه است. برای این معنادر فارسی واژه "انکشاف" که در ترجمه‌های اولیه رایج بوده، از برخی وجوه مناسب‌تر است، چرا که نمایانند چیزی نهفته را معنای دهد، اما با واژه رایج توسعه اگر به معنای وسعت و تکامل بخشیدن به آن چه هست به کار رود، سر مخالفت ندارم. با این معنا توسعه با مدرنیته هم‌ذات و هم‌زمان می‌گردد، چرا که هر دو شناخت و نقد سنت را بر اساس اصولی چون رجوع به عقل یا توافق عقلانی در دستور کار انسان و جامعه قرار می‌دهند و آینده را بر پایه گذشته بنیاد می‌نهند، نه در نفی یا تخریب آن. با این تعریف، مفهوم توسعه از رشد فاصله می‌گیرد. همان‌طور که انسان می‌تواند از لحاظ جسمی رشد کند بی آن که از لحاظ عقلی رشد کرده باشد، یا با مواد نیروزا و ماهیچه‌ساز بدنش را رشد یافته و پرتوان کند، جامعه اگر به رشد بسنده کند به زودی دچار مشکلات و تناقض‌های بنیان‌کن درونی می‌شود. توسعه یک جامعه همچون ورود و جذب مفاهیم جدید علمی، فلسفی و هنری به یک زبان زنده است. در این ورود هر چند که گاه استفاده از برخی واژگان زبان‌های دیگر نیز ضروری بیفتد، اما میان مفاهیم در اساس با واژگان و دستور زبان آن زبان زنده صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب آن زبان منسوخ نمی‌شود، بلکه متن و محتوای آن ژرفا و گسترش می‌یابد. اما رشد، به مثابه بیان مفاهیم نوین به زبانی بیگانه برای جامعه است، حتی اگر این بیان با ترجمه صوری واژگان نو صورت پذیرد، تنها باعث

از دیاد واژگان خواهد گشت و زبان را توسعه نخواهد داد، که این در نهایت به زنده به گور کردن تدریجی آن زبان زنده خواهد انجامید. البته ناگفته روشن است که اگر زبانی (جامعه‌ای) نتواند یا نخواهد مفاهیم نوین کشف و خلق شده در سایر زبان‌ها (جوامع) را جذب کند، به غفلت یا عمد خود کشتی کرده است. می‌توان گفت که قدرت یک زبان به خلق مفاهیم نو و بقایش به جذب این مفاهیم بستگی دارد. همان‌طور که امروز زبان انگلیسی به دلیل خلاقیت‌های علمی، فنی و هنری بیشتر در نزد متکلمین به آن، بر سایر زبان‌های زنده جهان بویژه زبان‌های پر قدرتی چون فرانسه و آلمانی، تفوق یافته و جهانگیر شده است. در واقع هر چند که متکلمین به زبان‌های اخیر خود صاحب خلاقیت‌های بسیاری اند، اما این خلاقیت‌ها تنها بقای آنها را تضمین می‌کنند نه تقو قشان را. به مدد این تمثیل می‌توان گفت که عام‌ترین معنای توسعه در یک جامعه، فرایند کشف قابلیت‌های خود و دیگر جوامع برای به دست آوردن توانایی خلق آگاهانه روابط نوین اجتماعی در جهت رهایی هر چه بیشتر بشر از بند کور جبرهای طبیعی و اجتماعی و تحقق آزاده خویش است.

از دیاد واژگان خواهد گشت و زبان را توسعه نخواهد داد، که این در نهایت به زنده به گور کردن تدریجی آن زبان زنده خواهد انجامید. البته ناگفته روشن است که اگر زبانی (جامعه‌ای) نتواند یا نخواهد مفاهیم نوین کشف و خلق شده در سایر زبان‌ها (جوامع) را جذب کند، به غفلت یا عمد خود کشتی کرده است. می‌توان گفت که قدرت یک زبان به خلق مفاهیم نو و بقایش به جذب این مفاهیم بستگی دارد. همان‌طور که امروز زبان انگلیسی به دلیل خلاقیت‌های علمی، فنی و هنری بیشتر در نزد متکلمین به آن، بر سایر زبان‌های زنده جهان بویژه زبان‌های پر قدرتی چون فرانسه و آلمانی، تفوق یافته و جهانگیر شده است. در واقع هر چند که متکلمین به زبان‌های اخیر خود صاحب خلاقیت‌های بسیاری اند، اما این خلاقیت‌ها تنها بقای آنها را تضمین می‌کنند نه تقو قشان را. به مدد این تمثیل می‌توان گفت که عام‌ترین معنای توسعه در یک جامعه، فرایند کشف قابلیت‌های خود و دیگر جوامع برای به دست آوردن توانایی خلق آگاهانه روابط نوین اجتماعی در جهت رهایی هر چه بیشتر بشر از بند کور جبرهای طبیعی و اجتماعی و تحقق آزاده خویش است.

**عام‌ترین معنای توسعه در یک جامعه، فرایند کشف قابلیت‌های خود و دیگر جوامع برای به دست آوردن توانایی خلق آگاهانه روابط نوین اجتماعی در جهت رهایی هر چه بیشتر بشر از بند کور جبرهای طبیعی و اجتماعی و تحقق آزاده خویش است**

آر دیهشت و خرداد ۱۳۸۹  
نماد ایران  
۷۳

تاریخی جوامع، امکان گام نهادن در راه و تحقق توسعه فراهم نمی آید. باید به عنوان یک اصل تأکید کنم که اگر تکامل اجتماعی قانونمند نبود توسعه معنایی پیدانمی کرد، چرا که صرف بقای هر جامعه به هر شکل و سیاق، نوعی توسعه به شمار می آید. به عنوان دومین اصل، بر پایه اصل نخست و تجربه تاریخ، می توان گفت که در نهایت تکامل تاریخی جوامع یکپارچه یا جهانی بوده و بر میزان این یکپارچگی در دوران نوین یا عصر اطلاعات، ارتباطات و جهانی شدن، افزوده شده است. نابودی شکل بندی های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر گله داری، برده داری و... در دستور کار قرار گرفتن صنعتی شدن در تمام جوامع بشری، هر چند تحت لوای ایدئولوژی های متفاوت، به اندازه کافی گواه قانونمندی و یکپارچگی تکامل تاریخی است. البته از آنجا که در نهایت این انسان است که با شعور خود تاریخ را می سازد، این قانونمندی و یکپارچگی نهایی به معنای توسعه خطی، همسان و همزمان جوامع نیست، بلکه گویای وحدتی تاریخی در میان کثرت جوامع بشری است که سرانجام راه خود را به فرای نظام سرمایه داری، آن هم به اجبار در حرکتی جهانی، خواهد جست.

مؤلفه های وحدت بخش جوامع در تاریخ معاصر - که هیچ جامعه ای را از آنها گزیر و گریزی نیست یا توسعه همه جوامع مشروط به آنهاست - عبارتند از صنعتی شدن و مردم سالاری؛ در واقع این دو مؤلفه شرط لازم تکامل تاریخی یا توسعه تمام جوامع امروز به شمار می آیند و راه تکامل بعدی آنها از این گذرگاه عبور می کند. هر شکل بندی دیگر اجتماعی که از لحاظ زیربنایی و روئینایی بر بنیان این مؤلفه ها شکل نگرفته یا نگیرد محکوم به فناست، هر چند که پشتوانه اش تمدنی کهن باشد. پس از تجربه تاریخی سترگ ظهور و سقوط اردوگاه «سوسیالیسم دولتی» در قرن بیستم و نیز جنگ ها و بحران های بزرگ اقتصادی در جوامع سرمایه داری، شروط زیر نیز مشخص شد: - بقای سیاسی یک نظام بدون مردم سالاری مبتنی بر آزادی احزاب ممکن نیست.

رشد نیروهای مولده یا رشد اقتصادی تاق قابل مشاهده تاریخی، بدون استفاده از نهاد «بازار قیمت ساز» (البته نه را گذاری و تسلیم اقتصاد به آن) میسر نمی شود. بدون رعایت عدالت اجتماعی و اقتصادی و

سیاسی (درون و بین جوامع) پیوستگی و پایداری توسعه حاصل نمی آید.

جهش از مؤلفه ها و شروط پیش گفته برای رسیدن به توسعه اجتماعی ناممکن و هدر دادن نیروی جامعه در پی دستیابی به سراب نظامی تخیلی است، به عبارت دیگر رسیدن به مرحله بعدی تکامل اجتماعی تنها از این مسیر عبور می کند.

پیش از آن که به سراغ پرسش بعدی بروم این نکته را نیز اضافه کنم که با در نظر گرفتن شروط پیش گفته، بویژه در جوامع به هم پیوسته امروز، نه «درون زایی» توسعه جامعه دارای معناست و نه به طور بدیهی «برون زایی» آن، بلکه تنها خصلت متقابل یا بالکنیکی بین آنها (مشروط به رعایت قواعد تاریخی) می تواند توسعه را به ارمان بیاورد. البته همان طور که مارکس می گفت جوامع پیشرفته تر آینده را به جوامع دیگر نشان می دهند، نه برای تقلید و نه برای جهش، بلکه برای ساختن آگاهانه و خلاقانه تاریخ و پر هیز از تکرار اشتباهات آنها و در نتیجه سرعت دادن به تکامل اجتماعی

در ایران باستان بویژه از دوره ساسانیان، نوعی از شیوه تولید آسیایی (اقتصاد کشاورزی + مالکیت دولتی بر زمین) تعیین کننده زیربنای اقتصادی ایران شد. این شیوه تولید به تدریج و بعد از به وجود آوردن دوره های طولانی اما ناپیوسته رشد اقتصادی و افزودن جلوه های خاص (ایرانی) تمدن و فرهنگ به تاریخ جهان (آخرین آنها در دوره صفویه) به مانع عینی توسعه اقتصادی تبدیل شد، اما این زیر بنا به طور جبری فرهنگ ایرانی را شکل نداد، یا آن گونه که برخی استبداد و خودکامگی و برخی دروغ گویی را ذاتی یا نهادی و حک شده ابدی در ایرانیان دانسته اند، رو بونا را به عکس برگردان زیر بنا مبدل نکرد

خود و رهایی کل جامعه بشری. با این زمینه، توسعه در جوامع توسعه نیافته یا توسعه یابنده ای چون ایران باید «ساخت یابی» شود، که در ادامه به تعریف و چگونگی آن می پردازیم.

### ■ موانع توسعه در ایران را چه می دانید؟

□ موانع توسعه تاریخی و کنونی ایران را می توان به دو دسته عینی و ذهنی تقسیم کرد، بدین ترتیب جدولی به دست می آید که سطرهای آن به تاریخی و کنونی و ستون های آن به عینی و ذهنی تقسیم می شود، که البته در رابطه ای متقابل با یکدیگر نیستند. این موانع باعث شده که در یک قرن گذشته (از انقلاب مشروطه) با وجود کوشش ها، جنبش ها و انقلاب های فراگیر اجتماعی - که در مقایسه با جوامع دیگر کم نظیر و گاه یکتا هستند - رشد و توسعه پایدار در ایران متحقق نشود، از این رو شناخت این موانع برای عبور از آنها، ضرورتی تام دارد. در این بخش، من به موانع تاریخی توسعه می پردازم که البته منظورم تا پیش از انقلاب مشروطه است. هر چند که درباره علل توسعه نیافتگی ایران هنوز نظریه ای ژرف کاوو مورد اجماع ارائه نشده، اما درباره توسعه تاریخی جوامع به طور عام و درباره جوامع مشابه ایران (جوامع شرقی) به طور خاص، آن قدر کار شده که بتوان از روش شناسی و نتایج آنها برای تشخیص سره از ناسره و پیش رو گذاشتن برنامه های پژوهشی راهگشا درباره ایران بهره گرفت. قصد من نیز از این گفتار مختصر در همین حد است، نه ارائه یک نظریه جامع.

در میان تحلیل هایی که شرایط عینی تاریخی ایران را بررسی کرده اند، تحلیل هایی که پیرو مارکس «وجه تولید آسیایی» را توضیح دهنده شکل بندی جامعه مادانسته اند، برقیه برتری دارند، اما نمی توان گفت همه تاریخ ایران را توضیح می دهند. در این تحلیل ها، کم آبی و ضرورت برپایی و بهره برداری از شبکه های آبیاری (در اقتصاد کشاورزی) به موجودیت یک دولت قاهر (استبداد شرقی ایرانی) و تضعیف یا محای مالکیت خصوصی می انجامد. این شکل بندی های اقتصادی و اجتماعی پس از به وجود آوردن تمدن های بزرگ و درخشان، به تدریج به مانع تکامل «درون زایی» اجتماعی یا به عامل استابی تاریخی تبدیل می شود، اما هر چند از آغاز این دوره بندی تاریخی به واقعیت نزدیک است، مهم این است که بتوانیم یک دوره بندی عام

تاریخی را به شرایط مشخص تاریخ معاصر پیوند  
 زینم؛ موضوعی که به نظر نمی‌رسد هیچ‌یک  
 از تحلیلگران یادشده در آن توفیق یافته باشند.  
 مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی»<sup>(۱)</sup>  
 در این باره می‌گویند: «آن مفاهیم انتزاعی... که  
 از مشاهده تکامل تاریخی انسان‌ها استخراج  
 می‌شوند جدا از تاریخ واقعی، فی‌نفسه، مطلقاً فاقد  
 ارزشند. آنها می‌توانند تنها برای سهولت تنظیم  
 مواد و مدارک تاریخی، به منظور نشان دادن توالی  
 لایه‌های جداگانه آن به کار آیند... دشواری‌ها  
 تنها آن‌گاه آغاز می‌گردد که به... به بررسی  
 و تنظیم مواد و مصالح، اعم از دوران گذشته یا  
 حاضر و نمایش واقعی آن‌ها بپردازند. از نظر من هنوز  
 بهترین نظریه پردازان ما سیر این دشواری‌ها هستند،  
 چرا که در روش شناسی تک‌علتی آنها یکبار برای  
 همیشه در ایران باستان زیربنای شیوه تولید آسیایی،  
 رونی استبدادی را پدید می‌آورد و از آن پس این  
 روینا تمام تاریخ ایران را شکل می‌دهد.»<sup>(۲)</sup>

**از نظر من پس از رخداد  
 بزرگ انقلاب مشروطه،  
 جامعه ایرانی از مانع تاریخی  
 توسعه خویش عبور کرده یا  
 دوباره "تاریخ‌ساز" گشته،  
 اما این تاریخ‌سازی نمی‌تواند  
 به صورت جهشی انجام پذیرد،  
 بلکه باید ساخت یابی شود**

سرانجام به زوال اقتصادی منجر می‌شود. به این پایه  
 دولتی که فرمانروای واحد داشته باشد (یا دولتی  
 استبدادی)، سه ویژگی اساسی خواهد داشت:  
 نخست آن که دولت به تجارت مجموعه‌ای از  
 خدمات که آنها را حمایت و عدالت می‌نامیم، در  
 ازای دریافت درآمد، می‌پردازد. از آنجا که عرضه  
 این خدمات از صرفه‌های اقتصادی نسبت به مقیاس  
 برخوردار است، اگر یک سازمان در ارائه خدمات  
 تخصص به دست آورد، در آمد کل جامعه بدر  
 مقایسه با وقتی که افراد جامعه به صورت فردی از  
 حقوق خویش حمایت کنند افزایش می‌یابد.

دوم آن که دولت می‌کوشد مانند یک  
 انحصارگر تبعیض گرا عمل کند و گروه‌های  
 مردم را به نحوی تفکیک و حقوق مالکیت هر  
 گروه را به نحوی تعیین کند که در آمد دولت به  
 حداکثر برسد.

سوم آن که چون همیشه رقبای بالقوه‌ای  
 برای عرضه همان مجموعه خدمات وجود دارد،  
 هزینه‌های فرصت مردم که بابت عرضه این خدمات  
 پرداخت می‌شود، دولت را دچار محدودیت  
 می‌کند. رقبا عبارتند از دولت‌های دیگر و همچنین  
 افراد درون یک واحد اقتصادی و اجتماعی موجود  
 که فرمانروایان بالقوه به شمار می‌آیند.

نورث تحلیل خود را به این نتیجه می‌رساند که:  
 «از دودمان‌های باستانی مصر، که در آنها ثروت و  
 درآمد مجدداً باز توزیع می‌شده تا نظام برده‌داری  
 روم و یونان و تا مالکیت اربابی قرون وسطی،  
 تنش دائمی بین ساختار مالکیتی که رانت حاکم  
 (و گروه او) را حداکثر می‌کرده و نظام کارایی  
 که هزینه‌های معاملاتی را کاهش می‌داده و  
 رشد اقتصادی را تشویق می‌نموده، وجود داشته  
 است. این دو پارگی بنیادی، ریشه اصلی شکست  
 جوامع در تجربه رشد اقتصادی پایاست... جامعه

آیاری ویتفوگل (Karl Wittfogel) در عمل یک  
 انحصار طبیعی بود، که از صرفه‌های اقتصادی  
 نسبت به مقیاس ناشی از تقسیم‌ناپذیری شبکه  
 یکپارچه آیاری برخوردار بود. بنا بر نظریه وی  
 می‌توان گفت ساختار مالکیت دولتی بر زمین،  
 که از این انحصار طبیعی نشأت می‌گرفته، پس از به  
 ارمغان آوردن تمدن‌های بزرگ با رشد اقتصادی  
 در تعارض می‌افتد و سقوط یا استایی تمدن‌های  
 آسیایی را موجب می‌گردد، چرا که با بزرگ شدن  
 اندازه دولت به عنوان سازماندهنده اصلی تولید،  
 هزینه‌های تولید و "نوآوری" نیز افزایش یافت.

نورث بر این مبنا، نظریه تاریخی مارکس را نیز تأیید  
 می‌نماید: "در عمل ساختار حقوق مالکیتی که  
 رانت‌های فرمانروا (یا طبقه حاکم) را به حداکثر  
 می‌رساند، با ساختاری که رشد اقتصادی را ایجاد  
 می‌کند، تعارض دارد. یکی از موارد این تعارض،  
 مفهوم مارکسیستی تضادهای شیوه تولید است که  
 بر اساس آن ساختار مالکیت، با تحقق سودهای  
 بالقوه ناشی از مجموعه در حال شکل‌گیری  
 تغییرات تکنولوژیکی، ناهماهنگی دارد." بر همین  
 اساس در نهایت وی عنوان می‌کند که در اروپای  
 پس از انقلاب اقتصادی دوم (که خود از انباشت  
 دانش حاصل شد)، نوعی از ساختار سیاسی  
 (دموکراتیک) به وجود آمد که "ایجادکننده  
 مجموعه حقوق مالکیتی مشوق توسعه اقتصادی"  
 شد، چرا که این مجموعه حقوق مالکیتی  
 هزینه‌های نوآوری افراد را در حوزه‌های دانش،  
 فناوری و تولید کاهش داد.

این تحلیل نورث در واقع تعارض شیوه و  
 روابط تولید را از طریق معرفی مفهوم "هزینه  
 معاملاتی" تولید و نوآوری، که مانع رشد پایدار  
 نیروهای مولده می‌گردد، توضیح می‌دهد. وی با  
 این مفهوم به روشنی رابطه رشد پایدار اقتصادی و  
 در نتیجه آن توسعه یا تکامل اجتماعی را با ساختار  
 سیاسی به خوبی آشکار می‌کند؛ رابطه‌ای که  
 نه تنها فروپاشی تمدن‌های بزرگ شرقی چون  
 ایران، بلکه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی نیز  
 به دلیل آن به انجام رسید: ممانعت ساختار سیاسی  
 و مجموعه حقوق مالکیت آن از نوآوری (به زبان  
 مارکس رشد نیروهای مولده)، که از بزرگی  
 دولت و انحصار سیاسی و اقتصادی یک فرمانروا  
 یا یک گروه حاکم در جامعه ناشی می‌شود. این  
 تفسیر در واقع عمق رابطه متقابل روینا و زیربنارا  
 روشن می‌کند و به مدد رویکرد آن می‌توان به

شناخت موانع توسعه در ایران پرداخت.

در ایران باستان بویژه از دوره ساسانیان، نوعی از شیوه تولید آسیایی (اقتصاد کشاورزی + مالکیت دولتی بر زمین) تعیین کننده زیربنای اقتصادی ایران شد. این شیوه تولید به تدریج و بعد از به وجود آوردن دوره های طولانی اما ناپیوسته رشد اقتصادی و افزودن جلوه های خاص (ایرانی) تمدن و فرهنگ به تاریخ جهان (آخرین آنها در دوره صفویه) به مانع عینی توسعه اقتصادی تبدیل شد، اما این زیر بنا به طور جبری فرهنگ ایرانی را شکل نداد، یا آن گونه که برخی استدلال خود کامگی و برخی دروغگویی را ذاتی یا نهادی و حکم شده ابدی در ایرانیان دانسته اند، و بنا را به عکس برگردان زیر بنا تبدیل نکرد. "روح قومی" سازنده (Common Consious) فرهنگ ایرانی را باید در دین زرتشت و اسطوره های ایرانی جست و جو کرد و شناخت. باید در نظر داشت که یکتاپرستی ایرانیان در دین زرتشت، هر چند با گرایش آنها به کشاورزی بوده، اما از شیوه تولید آسیایی نشأت نگرفته است. این در حالی است که در مصر و بین النهرین که آغازگر شیوه تولید آسیایی بوده اند و حتی در قبایل عرب، چند خدایی و انسان - خدایی حاکم بوده است. موضوع مهمتر این که در دین زرتشت (بر خلاف یهود) ایرانیان به هیچ وجه گناهکارانی مقهور خدایی قاهر شمرده نمی شوند، بلکه اهورامزدا ایرانیان را می آفریند تا «اهریمن پرگزند» را شکست دهند. یعنی ایرانیان باستان خود را یاور اهورامزدا می پنداشتند، و تلاش داشتند تا این یآوری را با پندار و گفتار و کردار نیک به انجام برسانند. بهترین ژرف کاوی در روح قومی ایرانی را شاهرخ مسکوب به انجام رسانید. وی در اسطوره رستم و اسفندیار (شاهنامه) نشان داد که رستم تن به بند اسفندیار برای به حکومت رسیدن وی و گسترش آیین «بهی» نداد، زیرا آن را بد و کز آیینی می دانست که آزادی قربانی آیین بهی شود، یا به بیان امروز هدف وسیله را توجیه کند. همین روح آزادی است که باعث می شود هگل درباره ایرانیان در کتاب «عقل در تاریخ» بگوید: «ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند. از ایرانیان است که نخستین بار فروغی که از خود می درخشد و پیرامونش را روشن می کند سر بر می زند. در جهان ایرانی هستی ناب و والایی رامی یابیم که هستی های خاصی را که جزء ذات آنهاست به حال خود آزاد می گذارند...» توضیح این که هگل

امپراتوری هایی را که بر پایه ظلم بنا نهاده شده بودند تاریخی نمی دانست. در اینجا نمی خواهم به قول آل احمد «آب نیات چوبی تاریخ» را به دست خوانندگان بدهم، بلکه می خواهم بگویم به هیچ وجه نمی توان به طور اکونومیستی و مکانیکی و نوعی احساس سرشکستگی جهان سومی، از حاکمیت شیوه تولید آسیایی در گذشته های دور، موجودیت جاودانه استبداد ایرانی، خود کامگی و مانند آن را استخراج نمود، چشم به روی انقلاب ها و جنبش های یک سده اخیر ایران و نیز تأثیر عوامل گوناگون چون نقش امپریالیست هابست و چنین وانمود کرد که در میان تمام جوامعی که وجه تولید آسیایی بر آنها حاکم بوده و در میان تمام آریایی ها (مانند هندیان)، تنها «ژن» ایرانیان مستعد استبداد پذیری و خود کامگی و دروغ پروری بوده است.

از نظر من پس از رخداد بزرگ انقلاب مشروطه، جامعه ایرانی از مانع تاریخی توسعه خویش عبور کرده یا دوباره «تاریخ ساز» گشته، اما این تاریخ سازی نمی تواند به صورت جهشی انجام پذیرد، بلکه باید ساخت یابی شود. به عبارت

در ایران معاصر، توسعه فرایندی "گسسته" و "گسیخته" داشته است. "گسسته" به این معنا که در حال حاضر دچار وقفه زمانی طولانی (در مقایسه با کشورهای که پس از اروپا و ایالات متحده امریکا پا در راه توسعه نهاده و اکنون موفق محسوب می شوند) گشته است. "گسیخته" به این معنا که پس از گسستگی ها نتوانسته راهی سازگار، سنجیده و مورد اجماع اندیشمندان و دارای مقبولیت اجتماعی را برای توسعه تعریف کند. نتیجه هر دو این که انباشت لازم سرمایه اجتماعی، برای توسعه ایران انجام نپذیرفته است

دیگر انقلاب ها و جنبش های تاریخ معاصر ایران نشان می دهد که ایرانیان شعور و اراده تاریخ سازی پیدا کرده اند، از این رو از بند کور تاریخ گذشته گریخته اند، اما هنوز آگاهی یا سرمایه اجتماعی کافی را برای ساختن این تاریخ به دست نیاورده اند. باید در نظر داشت بدون شعور و اراده تاریخ سازی، اصولاً هیچ نگاهی به تاریخ گذشته انداخته نمی شد تا ممانعت عینی و ذهنی آن برای توسعه کشف شود و یا گذشته، همان حال جامعه بود. بدین معنا پس از انقلاب مشروطه دیگر تاریخ گذشته مانعی برای توسعه نیست، بلکه شیوه نگاه کنونی ما به تاریخ گذشته، در پرتو درک روح تاریخ معاصر، تعیین کننده چگونگی توسعه جامعه ماست.

چنانچه امکان دارد پیرمون موانع کنونی توسعه در ایران توضیح دهید.

تکلیف پاسخ به این پرسش، نخست باید مشخص کنیم که مراد ما از توسعه در زمان حاضر چیست و گرنه گفت و گوراه به ناکجا آباد می برد، یا هر که از ظن خود بدان می پردازد، یکی در چین و دیگری در انگلستان و... به دنبال آن می گردد، در نتیجه نه توافق در باره موانع توسعه میسر می شود، و نه راه های دستیابی به آن. با توجه به مقدمه پیشین، ابتدا به موانع موجود برای تحقق دو مؤلفه عام توسعه در جوامع امروز می پردازم تا مبنای گفت و گو و توافق برای وجود و شروط دیگر آن، در مباحثی دیگر فراهم آید. این دو مؤلفه که هیچ یک بر دیگری برتری ندارند و مقوم یکدیگرند، عبارتند از موجودیت دولت دموکراتیک بر مبنای آزادی احزاب و حفظ حقوق اقلیت و صنعتی شدن به معنای تولید فزاینده و متنوع کالاها و خدمات قابل رقابت و مبادله با کشورهای دیگر. تأکید می کنم که این مشخصه های حداقلی توسعه، و آینده ناگزیری است که به قول مارکس کشورهای صنعتی شده در برابر دیگر جوامع نهاده اند.

بدیهی است که ایران یک سده (از انقلاب مشروطه) است که آگاهانه پای در راه توسعه به معنای پیش گفته نهاده و در هر یک از وجوه پیش گفته موفقیت هایی داشته است. اما آنچه بحث حاضر را پیش رو می گذارد و موجه می کند این است که در ایران معاصر، توسعه فرایندی "گسسته" و "گسیخته" داشته است. "گسسته" به این معنا که در حال حاضر دچار وقفه زمانی طولانی (در مقایسه با کشورهای که پس از اروپا و ایالات متحده امریکا پا در راه توسعه نهاده



تاریخ‌سازی امروز خود به بهانه تاریخ گذشته، آگاهانه و ناآگاهانه، طفره می‌روند.

با این روش‌شناسی، از انقلاب کبیر فراتسه و روشنفکرانش تو خالی تر نمی‌توان یافت، زیرا پس از پیروزی آن بیش از یک قرن هرج و مرج و استبداد بر فرانسه و حتی اروپا (به جز انگلستان) حاکم شد. همین موضوع با شدت بیشتری برای جوامع آمریکایی مرکزی و جنوبی صادق است. بیشتر

این جوامع استقلال خود را پس از جنگ‌های میهنی در ربع اول قرن نوزدهم به دست آوردند و طبق قانون اساسی مصوب، خود را جمهوری (به طور معمول جمهوری فدرال) اعلام نمودند، اما در بسیاری از آنها هنوز موانع توسعه به طور جدی پابرجاست و تنها برخی چون برزیل از ربع آخر قرن بیستم بر این موانع فائق آمده‌اند. به عبارت دیگر چه روش‌شناسی این تحلیلگران درست باشد و چه نادرست، ایران همچون کشورهای دیگر است و از یخ‌تک گذشته تاریخی اش خلاص می‌شود تا به موانع کنونی توسعه خود پیردازد.

اما موانع کنونی توسعه ایران را باید در همان اجزایی جست و جو کرد که تغییرات بلندمدت تاریخی را توضیح می‌دهند، یعنی در نهادها، حقوق مالکیت، دولت، و ایدئولوژی. در واقع توسعه به معنای ساخت‌یابی این اجزا در جهت حاکمیت دموکراتیک و صنعتی شدن است. غفلت اساسی در تحلیل‌های رایج این است که به پراکسیس اجتماعی موجود این ساخت‌یابی نمی‌پردازند و بدین ترتیب تاریخ را به تاریخ گذشته، و تاریخ‌سازی را به اندیشه‌سازی تقلیل می‌دهند، در حالی که تمام این اجزای پراکسیس اجتماعی

و اکنون موفق محسوب می‌شوند) گذشته است. "گسیخته" به این معنا که پس از گسستگی‌ها نتوانسته‌های سازگار، سنجیده و مورد اجماع اندیشمندان و دارای مقبولیت اجتماعی را برای توسعه تعریف کند. نتیجه هر دو این که انباشت لازم سرمایه اجتماعی، برای توسعه ایران انجام نپذیرفته است. البته چه در کشورهای صنعتی کنونی و چه تازه صنعتی شده گسستگی رشد و توسعه رخ داده، که می‌توان از وقفه‌های جنگ‌های جهانی و بحران‌های جهانی (چون بحران جاری آن)، دوران دیکتاتوری در برزیل، دوران پیش از اصلاحات در چین و... نام برد، اما این گسستگی‌ها در جوامع یادشده به گسیختگی هر دو مؤلفه‌های توسعه نینجامیده است، یعنی پس از این بحران‌ها و وقفه‌ها، رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در سطحی بالاتر از گذشته تداوم یافته و یا تجربه تاریخی آنها به شعور و روابط اجتماعی برتر از گذشته تبدیل شده است. پس پرسش اساسی درباره ایران این است که چرا گسستگی‌ها به گسیختگی توسعه انجامیده یا چرا پس از هر گسستگی، سطحی بالاتر و قوام یافته‌تر از گذشته پدید نیامده است؟ در واقع در پاسخ به همین پرسش است که برخی به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص، به ستیزه با روح قومی و تاریخ ایران رفته، شرح تاریخ گذشته (استبداد ایرانی) را بر تاریخ معاصر ایران حاکم دانسته و تاریخ معاصر را تنها برای این تحلیل می‌کنند که اثبات کنند در جامعه ایران، انقلاب مشروطه‌ای رخ نداده (شورش بوده)، نهادی نوین ایجاد نشده و آن چه ایجاد شده در بهترین حالت "شبه مدرن" و "کلنگی" است. این نوع تحلیل‌ها در باره موانع تاریخی توسعه ایران، هر چند دارای برخی هسته‌های صحیح و ارزنده‌اند، اما تاریخ را بر سر خود نگاه می‌دارند، چرا که از پیمایش تاریخی یا پراکسیس جاری (معاصر) اجتماعی برای ساخت‌یابی عینی و ذهنی جامعه، در جهت توسعه یا تکامل اجتماعی غفلت می‌کنند. آنها موانع عینی و ذهنی درونی و بیرونی (شرایط جهانی و دخالت امپریالیسم) متعددی که بر سر راه توسعه ایران و دیگر جوامع تحت سلطه وجود داشته و دارد نادیده می‌گیرند؛ به مبارزات و شعور طبقاتی، به عنوان مقوم نهادها و ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی، بهایی نمی‌دهند تا در عوض انقلاب مشروطه و روشنفکران آن را با صفت "ایرانی" تو خالی عنوان کنند، یعنی از مسئولیت

تقریباً در تمام جوامع مدرن، دولت مدتی به اجبار کارگزار اصلی توسعه بوده و از آن بهره جسته تا جامعه را نیز کارگزار خود کند، اما در عمل توسعه وقتی تداوم یافته که طبقات اصلی جامعه مدرن کارگزار آن شده و دولت را کارگزار خود کرده‌اند

شکل می‌گیرند، آزمون می‌شوند و مبنای اندیشه و عمل بالنده می‌گردند. بی‌تردید کارگزاران اصلی این پراکسیس اجتماعی طبقات هستند، یعنی رابطه آگاهانه درونی و بیرونی طبقات تعیین‌کننده‌ترین عامل شکل‌گیری اجزای یادشده در جهت توسعه است. این کارگزاران برای پراکسیس اجتماعی خود نیازمند دستگاه (های) منسجم نظری‌ای هستند که روشنفکران آنها را تولید می‌کنند. اما روشنفکران ما اگر در گذشته به صورتی کژآین (مانند مشی چریکی) در پی طبقات بودند، اکنون دچار نوعی نسیان طبقاتی (۴) در تحلیل‌های خود شده‌اند. برخی به شعور موجود طبقات سازنده جامعه مدرن (بورژوازی و طبقه کارگر) و نیازهای آنها وقعی نمی‌گذارند و به طور انتزاعی در پی خلق اندیشه بنیادین مدرن هستند. برخی همچون گذشته جهان را تنها متعلق به طبقه کارگر می‌دانند و به صورت اراده‌گرایانه خواهان جهش جامعه به سمت آرمانش هر تعریف نشده خود هستند. برخی فقط گره‌برداری از نهاد بازار را در دستور کار نهاده و به اجزای دیگر تغییر و کارگزاران دیگر آن به جز بورژوازی کاری ندارند، برخی بانفی‌فراروایت و روشنفکر عام و بسنده کردن به روشنفکر خاص، در عمل فعالیت سیاسی-حزبی را نیز نفی می‌کنند تا خواسته و ناخواسته به وضع موجود هم‌بسته کنند. البته بسیاری از روشنفکران دستاوردهای ارزنده و

درخشانی در حوزه اندیشه و عمل داشته‌اند، اما این غفلت‌ها که هیچ‌یک به استبداد ایرانی و امپریالیسم ارتباط ندارند، خودمانی ذهنی برای توسعه هستند. در واقع یکی از دلایل اصلی گسیختگی توسعه در ایران، گسیختگی اندیشه از پراکسیس اجتماعی و عدم انباشت دانش در این زمینه است.

بی‌تردید شاکله کنونی دولت در ایران مانعی اصلی در راه توسعه است، اما این یک نیز تنهاری از استبداد شرقی دارد و فاقد ماهیت آن است. همان‌طور که اشاره شد اعمال دیکتاتوری به وسیله دولت‌های مدرن بلافاصله پس از انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد و در شکل‌های مختلف و با نام‌های گوناگون هنوز هم ادامه دارد. آنچه مسلم است درآمد نفت به دولت در ایران اجازه داده که مانع عمل و بالندگی نهادها، حقوق مالکیت و چارچوب سیاسی مقوم توسعه ایران یا باعث گسیختگی آن شود. می‌توان گفت تقریباً در تمام جوامع مدرن، دولت مدتی به اجبار کار گزار اصلی توسعه بوده و از آن بهره‌جسته تا جامعه را نیز کار گزار خود کند، اما در عمل توسعه وقتی تداوم یافته که طبقات اصلی جامعه مدرن کار گزار آن شده و دولت را کار گزار خود کرده‌اند و با وقتی از هم گسیخته (مانند فروپاشی سوسیالیسم دولتی) که دولت اصرار به حفظ جایگاه خود و اعمال دیکتاتوری زیر لوای کارگزاری توسعه داشته است، چرا که این اصرار نه تنها در تقابل با حقوق سیاسی و اجتماعی است، بلکه مانع رشد تولید و نوآوری می‌گردد. جنبش اصلاحات نیز در تمام جوامع خواهان بازگشت دولت به جایگاه کارگزاری برای جامعه و در نتیجه طریق توسعه آن است.

■ در پایان جمع‌بندی خود را از این بحث ارائه دهید.

تعمان‌طور که در ابتدای گفتار اشاره کردم، من نه توان ارائه یک نظریه جامع درباره موانع تاریخی و کنونی توسعه در ایران را دارم، و نه حتی ممکن است همه گزاره‌هایی را که به نظر می‌رسد در چارچوب یک مقاله ارائه کنم. آنچه در بالا اشاره شد کوششی برای نقد روش‌شناسی‌های رایج در این زمینه و ارائه سرنخ برای برنامه‌های پژوهشی جدید است که به اجبار باید به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با پراکسیس اجتماعی آمیخته باشد، در غیر این صورت حتی باب فلسفه و اندیشه سیاسی "تعطیل شده" در ایران گشوده نمی‌شود، تا انباشت دانش لازم برای فائق آمدن بر گسیختگی توسعه صورت پذیرد. بر آنچه گفتم می‌توان گزاره‌های دیگری را افزود، مانند این که یکی از دلایل گسیختگی توسعه در ایران گسستگی از سنت در شکل نفی، به جای پیوند با آن با نقدش، بوده است. از نظر من نقش بازدارنده مقولات فرهنگی و مذهبی در توسعه برای ملتی با پیشینه متنوع فرهنگی باستانی و اسلامی ایران، و ملتی که هویت ملی‌اش بر شکل‌گیری دولت تقدم داشته، کم‌اهمیت‌تر از بقیه مقولات است، زیرا موضوع مهمی که در جامعه‌شناسی هنر به اثبات رسیده این است که طبقات مختلف از ذخایر فرهنگی جامعه خود به گونه‌های مختلف در جهت منافع خود بهره‌می‌گیرند، پس موضوع مهم همان دخول به پراکسیس اجتماعی است نه خود فرهنگ و... در پایان ذکر چند نکته روش‌شناسانه را ضروری می‌دانم: نخست این که، منظور من از دستگاه نظری، فراروایتی واحد نیست، که حتی در فیزیک به عنوان علم پایه علوم طبیعی، یک "گراند تئوری" توضیح‌دهنده وجود ندارد و دوچار عدم قطعیت‌های

بسیاری است، اما این علم معمولاً فراروایت‌هاست، که هر بار یکی بر دیگری پیشی گرفته و با توضیح بخشی از واقعیت این علم را "توسعه" می‌دهد. در علوم انسانی (بخصوص توسعه که ریشه آنینه دارد) نیز بدون استفاده از دستگاه‌های نظری که خصلت فراروایت دارند و گفتمان حاصل از نقد هر یک بر دیگری، امکان توسعه و انباشت دانش لازم برای توسعه فرایاز و جوامع انسانی فراهم نمی‌آید. در واقع انسان‌ها در هر مقطع برای تحقق یک فراروایت "قرارداد اجتماعی" می‌بندند تا نوبت دیگری فرارسد و بدین گونه است که تاریخ خود را آگاهانه و خلاقانه می‌سازند.

دیگر این که، برخورد مکانیکی و تقلیل‌گرا به مارکس، روش‌شناسی وی را فراروایتی واحد نشان داده، اما روش‌شناسی مارکس مبتنی بر بدیلی برای شناخت صحیح از موانع توسعه جوامع امروز و راه‌گذر از آنهاست. دیگر نظریه‌هایی که من بهره‌گیری از آنها را در تحلیل‌ها توصیه می‌کنم عبارتند از نهادگرایی جدید (Neo Institution)، ساخت‌یابی (Structuration) و نظریه انتظام (Regulation Theory).

بی‌نوشت:

۱. ترجمه پرویز بابایی، نشر چشمه

۲. ک: نشر به آفتاب، شماره ۶، ۱۳۸۰، مقاله نقد

آموزه استبداد ایرانی.

۳. ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی

۴. ک: www.Alborznet.ir مقاله نسیان طبقاتی در

ایران.

۵. ک: نشر به اقتصاد - سیاسی (موسسه دین و

اقتصاد، شماره ۲ (۱۳۸۵)، مقاله نظریه انتظام: تعامل جزء

و کل.

## صور تجلیات کنگره جبهه ملی ایران

به کوشش امیر طبرانی

انتشارات گام نو، چاپ اول ۱۳۸۸، ۹۵۰۰ تومان

تلفن تماس: ۰۲۱-۷۷۵۲۹۹۰۷

در این کتاب تلاش‌های بسیار، نخستین کنگره جبهه ملی دوم با حضور ۱۷۰ نفر از اعضای مؤسس و نمایندگان جبهه ملی در سراسر کشور گرد هم آمده بودند در منزل حاج حسن قاسمی واقع در منطقه تهرانپارس به مدت ۱۰ روز (از ۱۳ تا ۲۳ دی ماه) برگزار شد. در کنگره افزون بر گزارش هیئت اجراییه که شرح و تحلیلی بر اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور و همچنین اقدامات و عملکرد جبهه از زمان شروع دوباره فعالیت‌هایش بود گزارش واقعه اول بهمن نیز قرائت شد. تعدادی از اعضا دیدگاه‌های خود را بیان و اساسنامه، آیین‌نامه و دو قطعنامه از سوی کنگره به تصویب رسید. در پایان بر گزار کنگره، تضادهای درونی جبهه بیش از پیش نمایان شد. عمده بحث‌های اختلاف برانگیز بر سر مسئله واقعه اول بهمن و عضویت نهضت آزادی ایران در جبهه ملی ایران به عمل آمد...

کنگره  
جبهه  
ملی ایران